نگاهى گذرا به زندگى بزرگان

مرحوم محمدتقى فلسفى

سيّد محمدرضا حسينى

بى شك تسلّط بر سخن و چيره دستى در خطابه يكى از موهبت هايى است كه خداوند متعال نصيبِ هركس نمى كند. اگر خطيبى اين هنر را با علم و دانش و ژرف نگرى بياميزد, كلامى سراسر جذّاب و هدايت گر مى آفريند. استاد مسلَّم سخن, جناب حجةالاسلام محمد تقى فلسفى(ره) يكى از اين نمونه ها بود كه سخنورى و دانشورى در وجودش ممزوج شده بود و سخنش را حلاوت مى بخشيد. خطابه هاى او به گونه اى بود كه هم مردم عادى سود مى جستند و هم اهل فكر و انديشه از آن توشه ها مى چيدند. وى با ذهنِ كنج كاو خود نيازهاى جامعه را به خوبى درك كرده بود و با مطالعه و انديشه در خصوص آن ها در قالبِ كلام و سخن به طرح آن ها مى پرداخت.

مرحوم فلسفى نمونه و الگوى بسيار برجسته اى براى همه سخنوران و دانشوران متعهد بود كه بايد بيش تر به جامعه ـ خصوصاً نسل جوان ـ شناسانده شود. در اين مقال گوشه هايى از زندگانى آن استاد فرزانه را مرور مى كنيم.

تولد و تحصيل

در روز دهم ربيع الاول 1326 قمرى در خانواده اى روحانى كودكى ديده به جهان گشود كه نامش را محمدتقى گذاشتند. پدرش آية اللّه شيخ محمدرضا تنكابنى يكى از علماى بنام و روحانيان فاضل و مدرسين حوزه علميه تهران بود. حجةالاسلام فلسفى(ره) در دامن پدر و مادرى باتقوا و مهربان پرورش يافت. او از همان كودكى بسيار مؤدّب و در برخوردها ملايم و نرم بود. زهد و تعبّد پدر و مادر, شخصيت اصلى او را در كودكى شكل مى داد.

وى در شش سالگى وارد دبستان (توفيق) شد و پس از اتمام كلاس ششم به پيش نهاد پدرش و علاقه مندى خود به روحانيت, درس طلبگى را آغاز كرد. صرف و نحو را در محضر آقاى شيخ محمد رشتى, معانى و بيان را در حضور آقاى ميرزا يونس قزوينى, فقه و اصول را نزد شيخ محمدعلى كاشانى و شيخ مهدى فرا گرفت. حجةالاسلام فلسفى هم چنين قوانين و لمعه را در محضر پدر بزرگوارش و فلسفه را نزد ميرزا مهدى آشتيانى تلمذ كرد. حضور پدر به عنوان مجتهد و مدرّسى نام دار موجب مى گرديد تا طلاب براى استفاده از علم و دانش او و مردم براى حل و فصل مشكلات و دعاوى خود به منزل ايشان مراجعه كنند و بدين ترتيب حجةالاسلام فلسفى در سال هاى كودكى و نوجوانى با افراد گوناگونى آشنا شد و در اثر همين رفت وآمدها زمينه آشنايى بيش تر او با قوانين و آداب اجتماعى فراهم گرديد. وى در سن 23 يا 24 سالگى با دخترعموى خود ازدواج كرد و از آن پس دوران دوم زندگى خود را شروع كرد.

زمينه براى منبرى شدن

حجةالاسلام فلسفى از نوجوانى به منبرى شدن علاقه مند بود. مادرش نيز اصرار داشت تا فرزندش منبرى شود و در خدمت امام حسين(ع) باشد. وى در اين باره مى گويد:

(مادرم مسئله منبر رفتن را پيش آورد, كه در نتيجه خط من و برادرم از هم جدا شد. مرحومه مادرم روى علاقه شديدى كه به حضرت امام حسين(ع) داشت, به پدرم گفت كه فلانى بايد منبرى شود. پدرم مى گفت: آن ها بايد درس بخوانند و اين با منبر جمع نمى شود. مادرم مى گفت: نمى شود كه يكى از بچه هاى من در خدمت حضرت امام حسين(ع) نباشد, پس بايد حتماً منبرى شود. خلاصه پدرم از يك طرف مى گفت بايد تحصيل من ادامه پيدا كند و مادرم از طرف ديگر اصرار داشت كه بايد منبرى شوم. سرانجام توافق كردند كه ما بچه ها به گفته پدرمان از روز شنبه تا غروب چهارشنبه ها در اختيار درس و بحث و مدرسه باشيم و از صبح پنج شنبه و شب و روز جمعه من در اختيار منبر باشم.)1

مرحوم فلسفى از آن به بعد اساس فعاليت خود را منبر قرار داد و با مطالعات مستمر درباره آن و تشويق پدر و مادرش و مردم, منبر او از جذابيت و كيفيت بالايى برخوردار شد و عموم مردم نيز به منبرش توجه پيدا كردند. خود ايشان مى گويد:

(چون از اوايل كار منبر توجه مردم نسبت به من زياد بود, موجب تشويقم گرديد. در واقع بخشى از موفقيت من در امر منبر, مرهون همان استقبال فراوان مردم بود.)2

اولين تجربه منبر

مرحوم فلسفى در خصوص اولين تجربه منبر خود چنين مى گويد:

(اولين بارى كه بنا شد به منبر بروم, نزد آقاى شيخ على اكبر رشتى كه فاميلى اش (عزمى) بود و منبر مى رفت, رفتم و گفتم: يك منبر براى من بنويس… او براى من يك منبر نوشت. من اين منبر را از حفظ كردم. تصميم گرفتم اولين منبرم در همان مسجد فيلسوف باشد كه پدرم شب ها در آن جا نماز جماعت اقامه مى كرد. بعد از نماز مغرب و عشا منبر رفتم… ابتداى منبرى كه آقاى عزمى برايم نوشته بود, چند بيت شعر داشت و من با آن اشعار منبر را شروع كردم:

بسم الله الرحمن الرحيم

بى مهر على به مقصد دل نرسى

تا تخم نيفشني به حاصل نرسي

بى دوستى على و اولاد على

هرگز به خدا قسم به منزل نرسي

كشتى نجاتت ز هلاك است على

بنشين كه به ورطه هاي قاتل نرسي

وقتى اين سه بيت شعر را خواندم, آقاى شيخ محمد شميرانى با صداى بلند گفت: آفرين! به راستى اين يك كلمه آفرين در آن روزگار به من چنان قدرتى داد كه هر وقت بشنوم يا در كتابى بخوانم كه تشويق چه قدر مؤثر است, اين آفرين او مثل آفتابى در ضمير من مى درخشد.)3

ديرى نپاييد كه حجةالاسلام فلسفى خطيبى توانا شد و نامش در تهران پيچيد. در مهم ترين جلسه ها از او دعوت به عمل مى آوردند, زيرا عميق مى انديشيد و مسائل را روان و دسته بندى شده و به صورتى گويا و دل نشين به زبان مى راند. او نيازها و موقعيت ها را به درستى و هوش مندانه مى شناخت و منبر را سنگر ديده بانى براى حفظ اسلام و هدايت مردم مى دانست.

ويژگى هاى منبر فلسفى

حجةالاسلام فلسفى روش وعّاظ قديم را نمى پسنديد, از اين رو سعى كرد شيوه اى نو ابداع كند و آن را گسترش و شيوع دهد. بنابراين سبكى نو را به وجود آورد, كه اين نوآورى, جذابيت خاصى به منبر ايشان مى داد. منبر مرحوم فلسفى نسبت به ساير وعّاظ معاصر خود برترى و امتيازات ويژه اى داشت, كه برخى از آن ها را برمى شمريم:

1ـ طرح و بيان مسائل ضرورى اخلاقى و تربيتى با بهره گيرى از آيات قرآن, احاديث معصومين(ع), روان شناسى و علوم روز;

2ـ طرح و بيان مسائل ضرورى اجتماعى, اقتصادى و احياناً سياسى;

3ـ رعايت وحدت بين نيروهاى خودى و دورى از غيرخودى ها;

4ـ پيراستن منبر از بيان مطالب خرافه و نامقبول;

5 ـ مبارزه با عوام زدگى و عوام فريبى;

6 ـ انتقاد از انحرافات اخلاقى, اجتماعى و تربيتى جامعه با توجه به مشاهدات و نمونه هاى آمارى;

7ـ انتقاد بى پروا و شديد از برنامه هاى دولت و دولت مردان طاغوت;

8 ـ مخالفت با غرب زدگى و ترويج فرهنگ بيگانه;

9ـ دفاع از كيان روحانيت و تبعيت از خط مرجعيت;

10ـ ژرف انديشى و تحليل دقيق و عميق مسائل با توجه به اوضاع زمان.

حجةالاسلام فلسفى همواره ضرورت در نظر گرفتن اين ويژگى ها را براى طلاب اهل خطابه بيان مى كرد و در جلسه هاى آموزش فن خطابه بر آن تأكيد مى كرد, تا اين كه به تدريج شيوه سخنرانى ها به سبك ايشان تغيير كرد.

محورهاى سخنرانى

سخنرانى مرحوم حجةالاسلام فلسفى معمولاً براساس آسيب شناسى وسيع و دقيق مسائل مهم جامعه بود كه گاه به تنهايى و گاه با كمك دوستان به آن دست مى يازيد. وى قبل از خطابه به مطالعه عميق و گسترده پيرامون موضوع سخنرانى مى پرداخت و با روشى نو و زيبا آن را به شنوندگان حاضر در جلسه ارائه مى كرد. از جمله مواردى كه مرحوم فلسفى عنايت ويژه اى به آن داشتند, مسائل جوانان و بزرگ سالان و تربيت و اخلاق آنان بود و اين موضوع را همواره محور سخنرانى هاى خود قرار مى داد. وى در اين آسيب شناسى به اين نتيجه رسيده بود كه جوان از يك سو داراى روحى لطيف و تأثيرپذير است و از سوى ديگر همين افراد, آينده سازان كشور اسلامى و هم آهنگ كننده امور جامعه مى باشند, بنابراين موضوع را محور بحث هاى خود قرار مى داد.

پدران و بزرگ سالان نيز كه وظيفه حساس و تأثيرگذارى در امر تربيت دارند, از جمله محورهاى جلسات سخنرانى ايشان بود. دليل اين سخن, اختصاص دادن چهار جلد كتاب درباره جوانان و بزرگ سالان و سخنرانى هاى مختلف ايشان در طول عمر بابركتش مى باشد.

خصوصيات اخلاقى

مرحوم حجةالاسلام فلسفى هم چنان كه درباره مبانى اخلاق نظرى كتاب ها و سخنرانى هاى زيادى از خود بر جاى گذاشته, به اخلاق عملى نيز آراسته بود, زيرا از كودكى به خاطر رشد و نمو در خانواده اى روحانى و باتقوا مسائل اخلاقى را رعايت مى كرد و همواره مؤدب بود و دوستان و اقوامش او را تكريم و احترام مى كردند.

وى اخلاق اسلامى را محور زندگى خود قرار داده بود به طورى كه به استاد اخلاق معروف بود و دوستان و همراهان وى از او بهره مى بردند. در اين نوشتار فقط به چند مورد از سجاياى اخلاقى ايشان اشاره مى كنيم.

الف) امين مراجع:

خصوصيات شخصى و ويژگى هاى منبرهاى مرحوم فلسفى موجب جلب اعتماد علما و مراجع معظم تقليد شده بود; از جمله نماينده آية اللّه العظمى بروجردى براى مذاكره و ابلاغ پيام هاى ايشان به شاه و كارگزاران او بود, كه اين نمايندگى تا پايان عمر آن بزرگوار ادامه داشت و علاوه بر آية اللّه العظمى بروجردى و به ويژه بعد از ارتحال آن مرجع عظيم ساير علما و مراجع ايران و عراق نيز به حجةالاسلام فلسفى اعتماد داشتند. او در نهضت امام امت شجاعانه وارد ميدان شد و در قضاياى انجمن هاى ايالتى و ولايتى و كاپيتولاسيون سخن گوى مراجع بزرگوار بودند.

ب) احترام به دانشجويان:

مرحوم فلسفى با دانشجويان و جوانان با خوش رويى و صميميت برخورد مى كرد و آنان نيز به خاطر اخلاق نيكوى او جذب ايشان مى شدند.

مرحوم فلسفى هرجا ضرورت و نياز احساس مى كرد, منبر مى رفت; در سفرى كه براى درمان به آلمان رفته بود, وارد شهر دانشجويى (گوتينگن) شد و براى آنان سخن گفت. خودش در اين باره مى گويد:

(در بين راه به يك شهر دانشگاهى آلمان به نام (گوتينگن) وارد شدم. عصر پنج شنبه بود. به فرزندم گفتم: اتومبيل را نگاه دار كه قدرى در خيابان قدم بزنيم. داشتيم قدم مى زديم كه ديديم جوانى آمد و به فارسى سلام و عليك گرمى كرد. گفت: اين جا شهر دانشجويى است و من يك دانشجوى ايرانى هستم. شما كى آمديد؟ گفتم: الآن وارد شديم. جوان دانشجو گفت: آقا! ما شب هاى جمعه جلسه مذهبى داريم. امشب پيش ما بمانيد و ميهمان ما باشيد و جلسه ما را اداره كنيد. يك قسمت خودتان سخنرانى بكنيد و يك قسمت هم به سؤال هاى ما جواب بدهيد.

در آن… آپارتمان نمى شد جلسه عمومى تشكيل داد. به همين جهت دانشجويان مسلمان با پول خودشان يك قطعه زمين را كه ساختمان يك طبقه ويلايى داشت, اجاره كرده و براى جلسات خود منظور داشته بودند. در آن جا حدود بيست دقيقه براى آن ها صحبت كردم. حدود دو ساعت سؤال كردند. به فضل الهى سؤالات علمى و در فضاى فكرى دانشجويى بود. يادم هست كه يكى از دانشجويان پرسيد: آقا شما در اين اروپا چه چيزهايى را ديده ايد كه خوب است و چه چيزهايى را ديده ايد كه بد است؟ گفتم: من خيلى گردش نكرده ام, ولى چيزى را كه ديدم خوب است; رعايت بهداشت و نظافت عمومى است, حتى توالت ها را هم مجهّز به سيفون جهت شستشو نموده اند كه مانع آلودگى است. اگر شما ايران آمديد, بايد اين روش را داشته باشيد. اما يك چيزى كه بد است اين است كه اين ها طهارت نمى گيرند. بعد گفتم: خوب شما مرتب باشيد و از امكانات بهداشتى اين ها استفاده كنيد, اما طهارت اسلامى را بگيريد كه پاكيزه باشيد. به نظر من آن خوب است و اين بد.)4

ج) احترام به همسر:

حجةالاسلام فلسفى به همسرش بسيار احترام مى كرد و هر روز كه از عمر شريفش مى گذشت علاقه وى به همسرش بيش تر مى شد. او در اين خصوص مى گفت: (هرچه از عمرم بيش تر مى گذرد, ارزش معنوى, روحانى, تقوا و فضيلت همسرم بيش تر در نظرم جلوه مى كند).5 او هم چنين درباره اوصاف همسرش مى گويد: (يكى از صفات بسيار عالى كه ايشان داشتند, علوّ همت و بلندنظرى بود). وى همواره همسرش را (خانم) خطاب مى كرد, كه اين نشانه علاقه و احترام خاص مرحوم فلسفى به همسرش بود.

حيات سياسى

حيات سياسى حجةالاسلام فلسفى بسيار پرافتخار است و مدت زيادى از زندگى وى را مبارزات سياسى تشكيل مى دهد. او در روزگار خود با دو جبهه مبارزه مى كرد: از يك سو با رژيم طاغوت و دولت مردان آن و از سوى ديگر با گروه هاى وابسته به بلوك شرق و غرب به ستيز پرداخت. مرحوم فلسفى انديشه سياسى خود را كه برگرفته از آيات قرآن و روايات معصومين(ع) بود, هنگام سخنرانى با بيانى شيوا و شفاف براى عموم مردم مطرح مى كرد و همواره سعى در بيدار كردن مردم, خصوصاً جوانان, داشت. او براى فعاليت سياسى, شيوه انتقاد شديد و صريح از حكومت را بهترين و مؤثرترين شيوه مبارزه مى دانست, زيرا آن روز (انتقاد) كاربردى ترين شيوه براى بيان اهداف و يا مبارزه با هدف ديگران به حساب مى آمد.

دوران حيات سياسى حجةالاسلام فلسفى چند مرحله داشت كه هريك را به اختصار بيان مى كنيم.

الف) مبارزه با ملى گراها:

حجةالاسلام فلسفى دغدغه اى جز اسلام و مسلمين نداشت. او همواره از رژيم طاغوت به خاطر رعايت نكردن قوانين و ضوابط اسلامى انتقاد شديد داشت و در اين راه از هيچ كوششى دريغ نمى كرد. ملى گراها از جمله كسانى بودند كه با تفكرات مرحوم فلسفى مخالف بودند, از اين رو وى همواره با آنان مبارزه مى كرد. ديدگاه هاى او درباره ملى گراها بسيار شفاف و قاطع بود و در مجالس به صورت آشكارا بيان مى داشت.

آقاى فلسفى درباره مصدق مى گويد: (آن چه مى توانم بگويم اين است كه او با ناديده گرفتن اسلاميت مردم, اشتباه بزرگى مرتكب شد. او از طرفى هميشه مى گفت: من متكى به ملت هستم و از طرف ديگر با تفكر روشن فكرانه غربى كه داشت, به خداگرايى مردم ايران و روحيه مذهبى آن ها چندان بها نمى داد و ملى گرايى را شعار خود ساخته بود. اين خطاى آشكار را آخرين بار در روز 27 مرداد در جواب هشدار مرحوم آية اللّه كاشانى نسبت به وقوع كودتا تكرار كرد و در حالى كه مردم متدين از او فاصله گرفته بودند و عملاً حمايت عمومى را از دست داده بود, به ايشان نوشت: من مستظهر به پشتيبانى ملت هستم.5)

اما مبارزات و افشاگرى هاى مرحوم فلسفى بى جواب نمى ماند, زيرا هرگاه ايشان عليه ملى گراها سخن مى گفت, او را تخطئه مى كردند. خودش در اين باره مى گويد:

(به دنبال سخنرانى من در قم و در حضور امام, ملى گراها و طرف داران مصدق در روزنامه ها و مجلات خود به تخطئه آن پرداختند و آن را خلاف واقع وانمود كردند. آن ها به دو موضوع اعتراض داشتند: اول اين كه چرا از شيخ فضل الله نورى دفاع نموده اى و او را طرف دار مشروطه مشروعه معرفى كردى در حالى كه او مخالف مشروطه و طرف دار حكومت استبداد بود؟ دوم اين كه چرا از عمل كرد مصدق و اطرافيان او در ارتباط با شأن دين و آية اللّه كاشانى انتقاد كرده اى؟! آن ها مرا متهم نمودند كه چون مخالف مصدق و اطرافيان او هستم, اين سخنان را گفته ام.)6

مصدق هرچه داشت از صدقه سرى آية اللّه كاشانى داشت, ولى هنگامى كه به قدرت رسيد آية اللّه كاشانى را فراموش كرد. اين ملى گرا فكر مى كرد مردم رهرو او هستند و از پشتيبانى ملت برخوردار است در حالى كه سخت در اشتباه بود. حجةالاسلام فلسفى در اين باره مى گويد:

(آية اللّه كاشانى رهبرى بود كه مردم را در خيابان ها جمع كرد و آن ها را واداشت كه به نفع دكتر مصدق شعارهاى بسيارى دهند و او را رهبر ملى تلقى كنند اما بعد از اين كه نفت ملى شد, مصدق توهّم كرد كه مى تواند به اتكاى گروهى روشن فكر و ادامه حمايت بى دريغ مردم روى پاى خود بايستد.)7

در جايى ديگر مى گويد: (روز سى ام تيرماه كه وى از نخست وزيرى بركنار شده و به احمدآباد رفته بود و هيچ گونه اميدى به كسب مجدد قدرت نداشت, با پايمردى آية اللّه كاشانى و اعلاميه معروف ايشان كه از مردم مسلمان خواست قيام كنند و مصدق را بازگردانند, دوباره به قدرت برگشت. ولى همين بازگشت دوباره او [مصدق] مطلب را بر وى مشتبه كرد.)8

مصدق به مسائل دينى بى تفاوت بود, از اين رو توده اى ها و كمونيست ها را آزاد گذاشت و آنان نيز در روزنامه هاى خود به دين اهانت مى كردند و اين امر موجب خشم روحانيت و مسلمانان از عمل كرد غير دينى مصدق شده بود.

ب) انتقاد عليه رژيم طاغوت:

مرحوم حجةالاسلام فلسفى از حكومت طاغوت بسيار انتقاد مى كرد و بارها به خاطر اين انتقادها دست گير و يا ممنوع المنبر شد و در مواردى از شهر اخراج مى شد. وى در اين باره مى گويد: (انتقادهاى من از رژيم سابق يكى و دو تا و سه تا و ده تا نبود, بلكه متعدد بود. گاهى كليات روانى جامعه را شرح مى دادم و مثلاً مى گفتم: ملت ايران بردبار و حليم است. صبر مى كند, فشارها را مى بيند, اما اين حدّى دارد. در دعا يا روايت است كه فرموده اند: سنعوذ بالله من غضب الحليمز يعنى پناه به خدا از خشم انسان هاى بردبار و حليم. آن ها كه حلم ندارند, با يك كلمه آشفته مى شوند و بعد زود خاموش مى شوند.اما بعضى ها خيلى حلم دارند, يك روز, سه ماه, چهار ماه, يك سال, دو سال, سه سال تحمل مى كنند; ولى وقتى خشمگين شدند و كاسه صبرشان لب ريز شد, ديگر از پا نمى نشينند.

ييكى از امورى كه در ضمن سخنانم در منابر مى گفتم, استفاده از تاريخ حيات ائمه طاهرين(ع) بود. صدمات و ظلم هايى كه از طرف حكام اموى بر ائمه(ع) وارد شد, و بعد انقلابى را كه سبب روى كار آمدن بنى عباس و سقوط بنى اميه گرديد, شرح مى دادم. سپس از شرح اين قبيل مطالب استفاده مى كردم و نتيجه مى گرفتم كه ظلم ها و نابرابرى ها عكس العمل هايى دارد و هيچ گاه بدون واكنش تمام نمى شود.

پس از رحلت آية اللّه بروجردى نيز از اين گونه مسائل را كم وبيش در منابر بيان مى كردم و اغلب, زمينه مطالب را از تاريخ اخذ مى نمودم. ولى درباره دوران زندگى خودمان, همان مسائلى را مطرح مى كردم كه در ايام حيات مرحوم آية اللّه بروجردى مى گفتم.

اين يك نوع از انتقاد بود كه به صورت تذكر و نصيحت بيان مى شد. اما گاهى انتقادهاى من به يك سلسله از اعمال نامشروع رژيم بود; مثلاً در آن زمان تئاترى اجرا كردند به نام (شهر قصه). نويسنده نمايش نامه به مذهب و روحانيت اهانت بسيار كرده بود. من در يكى از منابر خود در شب عاشورا در حضور عَلَم, وزير وقت دربار, گفتم: به روحانيت اهانت مى كنيد؟ اين روحانيت است كه مردم را به يمن اسلام نگاه داشته و حافظ امنيت است; حافظ اموال و نواميس مردم است. شما قدرتى را كه در اين مملكت متصل به قدرت الهى و به نام روحانيت است, با اين اعمال برمى شورانيد. حتى يك جا گفتم: بدانيد كه اين قبيل قضايا اعلان جنگ با رسول اكرم(ص) است و مخالفت با تعاليم الهى است. اين كارها ارزان تمام نمى شود, بسيار خطرناك است. بايد به هوش باشيد.

گاهى انتقاد, در امر فرهنگ بود. مطالبى از امور فرهنگى نقل مى كردند كه قابل انتقاد و اعتراض به دولت بود; مثلاً مى گفتند رئيس فرهنگ فلان شهر فلان حرف را زده است و يا استان دار فلان جا چنين و چنان كرده است و من نيز آن را در منبر عنوان مى كردم و سخت به آن رئيس فرهنگ و استان دار مى تاختم و نه تنها آن ها را كه امثال آن ها را هم متوجه مى كردم كه مواظب باشند, زيرا اعمال نارواى آن ها از ديد انتقادى ما پوشيده نمى ماند. گاهى هم مستمسك خاصى بود.)9

ج) ممنوع المنبر شدن:

از آن جايى كه مرحوم حجةالاسلام فلسفى در اكثر مجالس با لطافت و زيركى عليه رژيم سخن مى گفت و گاهى هم بسيار شفاف به مخالفت با رژيم و دفاع از حريم اسلام و روحانيت برمى خاست و مطالب تند و ضرباتى سنگين بر پيكر رژيم طاغوت وارد مى ساخت كه اين سخنرانى ها تأثير فراوانى بر بيدارى مردم داشت, حكومت طاغوت بر آن شد تا جلوِ فعاليت ايشان را بگيرد و اين كار را با ممنوع المنبر كردن ايشان به اجرا درآورد. از اين رو, آقاى فلسفى بعد از فاجعه مسجد گوهرشاد مشهد در سال 1316 به اتهام كنايه زدن به كشتار مردم در مسجد گوهرشاد ممنوع المنبر شد و اين ممنوعيت تا سه سال بعد از آغاز شدن جنگ جهانى دوم ادامه داشت. مرحله دوم نيز در روز يكشنبه 10 بهمن ماه 1350 ممنوع المنبر گرديد. ايشان تا پيروزى انقلاب اسلامى به مدت هفت سال از ايراد سخنرانى ممنوع بود. وى در اين باره مى گويد:

(فرداى آن روز كه طبق معمول, قبل از ظهر عده اى از آقايان اهل علم در اتاق بزرگ منزل ما بودند و من و مرحوم توليت قم هم در اتاق كوچك دم در بوديم, تلفن زنگ زد; گوشى را برداشتم, رئيس كلانترى بازار بود, گفت: دستور رسيده كه الآن به شما ابلاغ كنيم از اين تاريخ به بعد, ديگر حق منبر رفتن نداريد. همين. بدين ترتيب بعد از گذشت پانزده روز از سخنرانى اعتراض آميز عليه مجلس سنا, به طور دائم ممنوع المنبر شدم كه تا سرنگونى رژيم پهلوى و پيروزى انقلاب اسلامى و بازگشت امام به كشور ادامه يافت.)10

در همان زمان ممنوع المنبر بودن, بعضى از حجةالاسلام فلسفى خواستند نامه اى خطاب به شاه بنويسد تا از او رفع ممنوعيت شود, ولى وى حاضر به اين كار نشد. خودِ ايشان در اين باره مى گويد:

(بعد از سال سوم ممنوعيت, بارها به من اطلاع دادند كه اگر فلانى دست خطى به شاه بنويسد و از گذشته خود اظهار ندامت كند, منبرش آزاد مى شود. من در جواب مى گفتم: براى اين موضوع, قلم روى كاغذ نمى گذارم. سال چهارم ممنوعيت گفتند: لازم نيست از گذشته عذرخواهى كند, بلكه فقط درخواست رفع ممنوعيت از شاه بكند. حتى گاهى اُمراى ارتش هم براى وساطت و انجام اين كار مى آمدند. من نيز همواره مى گفتم: مگر من درخواست كرده بودم منبر را منع كنيد كه حالا نامه بنويسم و درخواست كنم منبر را آزاد كنيد؟! نه, هيچ مطلبى نمى نويسم.

كار به جايى رسيد كه آمدند و گفتند: (تقاضا نكنيد; فقط بنويسيد: آيا اعلى حضرت مى دانند كه چند سال است ساواك منبر مرا ممنوع كرده است؟! گفتم: اين مطلب را هم نمى نويسم, چون شاه قطعاً در جريان ممنوع كردن منبر من بوده است.

خلاصه چهار پنج سال كه گذشت, فشار مردم به نحو فزاينده اى زياد شد و دربار هم در وضعى بغرنج قرار گرفت, زيرا مربوطين رژيم از طبقات مختلف مى رفتند و مى گفتند: ادامه ممنوعيت منبر فلانى خيلى بد شده, همه جا به عنوان نمونه بارزى از مظالم دستگاه مطرح مى شود; مردم بدگويى و تعرض مى كنند و غير ذلك. از اين نوع حرف ها و خبرها براى من زياد مى گفتند ولى من هم كم ترين اقدامى براى رفع ممنوعيت از منبرم به عمل نمى آوردم.

پس از چندى, ديگر صحبت از نوشتن نامه هم نكردند و با قطع اميد از اين موضوع, يكى از مسئولين ساواك به نام (ازغندى) تلفن كرد و گفت: فلانى شما مى توانيد منبر برويد. به او گفتم: آيا فقط مى توانم از پله هاى منبر بالا و پايين بروم, يا اين كه خواهم توانست آزادانه در منبر سخن بگويم؟ اگر مقصود فقط بالا و پايين رفتن از منبر است; منزل ما پلكان زياد دارد و همه روزه از آن بالا و پايين مى روم, اما اگر مى خواهيد آزادى بيان به من بدهيد, با مقامات خودتان صحبت كنيد و صريحاً جواب دهيد, او بعد از مدتى تلفن كرد و گفت: مى توانيد منبر برويد و مسائل و احكام اسلام را بگوييد. به او گفتم: اولاً: مسئله گوها افراد خاصّى هستند و ما منبرى ها ممكن است گاهى هم يك مسئله بگوييم, ولى هرگز مثل مسئله گوها يك ساعت مسئله نمى گوييم. اين غير عادى است و هيچ وقت عملى نمى شود. ثانياً: بى خود فكر كرده ايد كه من مى توانم منبر بروم و مسائل و احكام اسلام را بگويم, زيرا شما تاب شنيدن مسئله را هم نداريد و مجدداً جلوى منبرم را مى گيريد.

گفت: چه طور تاب مسئله رساله ها را نداريم. گفتم: من يك نمونه را مى گويم: آقايان مجتهدين نوشته اند در زمانى كه غير مسلمان با مسلمان در حال جنگ باشد, مسلمان حق ندارد اسلحه جنگى به غير مسلمان بفروشد. اين يك مسئله است و در رساله هست; آيا مى شود آن را بيان كرد؟ گفت: ظاهراً مانعى ندارد. گفتم: الآن صهيونيست ها, مسلمانان را قتل عام مى كنند و ايران نفت را كه نيروى محركه تجهيزات جنگى نظير هواپيما, تانك و زره پوش است, به آن ها مى فروشد; به حكم اين فتوا, فروش نفت به صهيونيست هايى كه مسلمانان را مى كشند, حرام و گناه و خلاف شرع است. اين را تحمل مى كنيد؟ گفت: نه آقا!. گفتم: خداحافظ! شما تاب تحمل مسئله شرعى را هم نداريد, حالا ساير مسائل شرعى امثال زنا, شراب, قمار و ساير محرمات بماند. يا مثلاً كسى روى منبر بگويد مطابق مسئله 124 توضيح المسائل مشروب خوردن حرام است, و اضافه كند كه معاونت بر حرام هم حرام است, پروانه دادن از طرف حكومت به شراب فروشى هم حرام است, و اين ها همه مسئله است; بيان آن ها از نظر شما چه صورتى خواهد داشت؟)11

جلسه تدريس فن خطابه

در حين مبارزات انقلابى مردم, گروهى از فضلاى مبارز و معروف به مرحوم فلسفى پيش نهاد برگزارى كلاس فن خطابه دادند كه با استقبال ايشان روبه رو شد. اگرچه رفتن به منزل وى يك جرم به حساب مى آمد و رژيم طاغوت نيز منزل ايشان را در كنترل داشت, ولى حضور اين تعداد از روحانيون فاضل كه هركدام كم وبيش با اين فن آشنا بودند, موجب دل گرمى وى بود و حركات سياسى مرحوم فلسفى را تأييد مى كرد. استاد در اين باره مى گويد:

(پس از اين كه منبرم به كلى ممنوع شد و به اصطلاح خانه نشين شدم, بعضى اوقات افراد مختلف ـ و بيش تر, آقايان اهل علم ـ براى ديدنم به منزل مى آمدند. آمدورفت ها زياد بود. در ميان واردين, ساواكى هم فراوان بود. آن ها مرتب در لباس هاى مختلف مى آمدند. ما هم چيزى نمى گفتيم كه باعث درد سر ديگرى بشود و جلسه منزل را هم منع كنند.

در اين بين, عده اى از آقايان حوزه قم از فرصت ممنوعيت منبرم استفاده كردند و يك نفر از آن ها به من پيش نهاد كرد كه عصر هر پنج شنبه براى برخى از آقايان فضلاى قم كه خوب درس خوانده اند و لايق و قابل هستند و مى توانند منبر بروند, درباره فن سخنورى و منبر صحبت كنم. اين پيش نهاد را پذيرفتم. آقايان حدود 10 الى 12 نفر بودند. صميميت خوبى با هم داشتند. آن ها عصر[هاى هر] پنج شنبه از قم به صورت تك تك و انفرادى مى آمدند نه با هم و دسته جمعى و همين طور هم از منزل خارج مى شدند. چون اگر همه با هم مى آمدند و با هم خارج مى شدند, دستگاه آن جلسه را به هم مى زد و نمى گذاشت ادامه پيدا كند.)12

فلسفى, يار و همراه امام

حجةالاسلام فلسفى پس از پيروزى انقلاب كبير اسلامى در كنار امام حضورى فعال داشت و به عنوان سربازى فداكار در مجالس وعظ و منبر انجام وظيفه مى كرد. او خود را مريد امام مى دانست و همواره در خط امام بود.

آقاى فلسفى با شناخت دقيق و عميقى كه از عمل كرد احزاب و گروه هاى سياسى مانند ملى گراها, توده اى ها, ليبرال ها و سلطنت طلب ها داشت, در سخنرانى هاى خود ماهيت آنان و وابستگى و خود فروختگى شان به قدرت هاى سلطه گر خارجى را براى مردم روشن مى كرد و ادعاهاى دروغين آن ها را برملا مى ساخت و اين امر موجب مى شد تا اين گروه ها پايگاه مردمى خود را از دست بدهند و مردم به آنان به عنوان عناصر پليد و نفرت آور نگاه كنند. از اين رو در سال هاى نخست پس از انقلاب اسلامى مورد حملات شديد و هم آهنگ اين گروه ها قرار گرفت. اما از آن جايى كه امام(ره) و امت مسلمان حجةالاسلام فلسفى را با آن سابقه بسيار درخشان مبارزاتى خوب مى شناختند و از طرفى با اهداف و ماهيت گروه هاى سياسى كاملاً آشنا بودند, ضربه واقعى را خود گروه مهاجم متحمل شد كه براى آنان بسيار سنگين آمد.

آثار علمى

مرحوم حجةالاسلام والمسلمين فلسفى از جمله دانشمندانى است كه در حوزه هاى مختلف قلم زده و هنگامى كه ممنوع المنبر بود, به تدوين و تأليف كتاب هاى گوناگون اقدام كرد و آثارى گران سنگ به يادگار گذارد. نگاشته هاى او بسيار مفيد و كاربردى مى باشد. عناوين و موضوعات آن از ويژگى هاى خاصى برخوردار است. از اين رو علاقه مندان زيادى را به خود جلب كرده و تأثيرات فراوانى بر خوانندگان ـ به ويژه جوانان ـ گذاشته است به طورى كه بعضى از اين آثار براى چندمين بار به چاپ رسيده است. در اين قسمت به معرفى مختصر اين آثار مى پردازيم.

1ـ شرح و تفسير دعاى مكارم الاخلاق

كتاب تفسير دعاى مكارم الاخلاق كه يكى از دعاهاى صحيفه سجاديه است, با قلم ساده و روان مرحوم فلسفى نوشته شده است. جلد اول آن در سال 1370 و جلد دوم آن در سال 1371 به كوشش دفتر نشر فرهنگ اسلامى به چاپ رسيده است. اين اثر پرمغز حاوى مباحثى مانند: پيامبر الهى و دعا, ايمان كامل, بهترين نيّت, عزت نفس, بندگى خداوند, توازن بين جسم و جان, درخواست طول عمر و پيروى از راهنماى سعادت, شكر نعمت و كفران آن, گسترش عدل, حسن رفتار, فرو بردن غيظ, ايجاد صلح و سازش, مصونيت از مسامحه در عبادت و پيمودن راه برتر مى باشد. اين كتاب در دو بخش تنظيم شده است.

2ـ معاد از نظر روح و جسم

موضوع اين كتاب از مباحث پايه اى اسلام است و ايمان به آن, حسّ مسئوليت و وظيفه شناسى را در آدمى به وجود مى آورد و در نتيجه انسان را از ارتكاب گناه باز مى دارد. حجةالاسلام فلسفى در كتاب معاد از نظر روح و جسم به موضوع هاى بسيار مهم و ضرورى كه بايد هر فرد مسلمان به آن آگاهى داشته باشد پرداخته كه به بعضى از آن ها اشاره مى كنيم: مكتب پيامبران و معاد, ايمان به معاد و احساس مسئوليت, مرگ و آغاز زندگى آخرت, عالم برزخ و بطلان تناسخ, پايان عمر دنيا, قرآن و اسامى قيامت, شبهاتى پيرامون معاد, كتاب عمل افراد و امت, اميد به رحمت يا حسن ظن به خدا, قيامت و روز حساب, صراط دنيا و صراط آخرت, بهشت و دوزخ و تهيه زاد براى آخرت.

كتاب معاد از نظر روح و جسم, مجموعه سخنرانى هاى مرحوم فلسفى در رمضان سال 1350 در مسجد مرحوم سيد عزيزالله در بازار تهران است كه پس از بازنگرى دو سه جلد تهيه و به كوشش هيئت نشر معارف اسلامى جلد اول آن در اسفندماه 1360 و جلد دوم در خرداد ماه 1362 و جلد سوم نيز در شهريورماه 1363 به زيور طبع آراسته و تقديم جامعه اسلامى شده است.

3ـ جوان از نظر عقل و احساسات

اين كتاب قسمتى از سخنرانى هاى آقاى فلسفى است كه در مجالس عمومى ايراد كرده اند و به صورت كتابى تهيه شده است, كه به كوشش هيئت نشر معارف اسلامى جلد اول آن در آذرماه 1344 و جلد دوم آن در آبان ماه سال 1348 به زيور چاپ آراسته شد.

اين كتاب, دين و دانش را به هم آميخته و در كنار آيات و روايات به مقاله ها و نگاشته هاى دانشمندان علوم روان شناسى و تربيتى نيز اشاره شده است. اين اثر حاوى مباحثى كاربردى و ارزشى درباره جوان است كه بخشى از موضوعات آن عبارت از: ارزش جوانى, جمال جوانى, فرصت جوانى, رشد نهايى عقل جوان, رشد اكتسابى عقل جوان, تجربه آموزى جوان, تمايلات فطرى و تربيتى جوان, تعديل تمايلات جوان, احساسات مذهبى جوان, تحديد غرايز جوان, احترام به شخصيت جوان, رشد شخصيت جوان, نقش محيط در ساختن شخصيت جوان, جوان و تضاد وجدان و غريزه, جوان و انتخاب شغل, جوان و دگردوستى, جوان و ساعات فراغت.

مباحث اين كتاب اولاً: ترتيب منطقى بسيار جالبى دارد و ثانياً: داراى محتواى بسيار خوبى است. خواندن آن را به كليه جوانان توصيه مى كنيم.

4ـ كودك از نظر وراثت و تربيت

اين كتاب نيز بخشى از سخنرانى هاى حجةالاسلام فلسفى در ماه مبارك رمضان سال 1381 هجرى قمرى (1340 هجرى شمسى) است كه با بيانى شيوا و رسا و قابل فهم براى عموم ايراد گرديده, كه براى بهره بردارى بيش تر مردم به صورت كتاب تدوين شده است و به كوشش هيئت نشر معارف اسلامى جلد اول آن در سال 1341 و جلد دوم آن در سال 1342 به چاپ رسيد.

كتاب كودك از نظر وراثت و تربيت كه در دو جلد تهيه شده و حاويِ اين مباحث است: در پيرامون گناه, عقايد بشر درباره سعادت, سعادت و شقاوت در رحم مادر, سهم مادر در ساختن فرزند, قضا و قدر, پرورش احساسات, تغذيه جسم و جان, وجدان اخلاقى, پرورش براساس ايمان, تربيت در محيط عدل و آزادى, مسئوليت والدين در تربيت كودك, پرورش راست گويى در كودك, اسلام و تكريم كودك, پرورش ايمان در كودك, پرورش اعتماد به نفس, درمان نگرانى و حقارت, منشأ روانى تكبر.

5 ـ بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمايلات

اين كتاب نيز بسان ساير آثار وى بخشى از سخنرانى هاى ايشان است كه با توضيحات بيش ترى بعداً به رشته تحرير درآمد و با همت و تلاش هيئت نشر معارف اسلامى به چاپ رسيد.

كتاب بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمايلات به لحاظ طرح موضوعاتى براى حل ناسازگارى هاى جوانان با بزرگ سالان از اهميت ويژه اى برخوردار است. به بعضى از موضوعات آن اشاره مى كنيم: تفاوت اميال بزرگ سال و جوان, تكريم شخصيت بزرگ سال و جوان, نقش تربيت در روابط بزرگ سال و جوان, اندازه گيرى غريزى جنسى, برترى طلبى و ناسازگارى, تحول فرهنگى و تضاد افكار, اسلام و ارزش هاى انسانى, جوان و تجارب بزرگ سالان, جوانان و تقليد از دنياى غرب, سخنى با سال خوردگان, اسلام و برنامه جوانان.

جلد اول اين كتاب در بهمن ماه سال 1352 و جلد دوم آن در اسفند ماه 1353 به زيور چاپ آراسته شد.

6 ـ اخلاق از نظر همزيستى و ارزش هاى انسانى

حجةالاسلام فلسفى در اين كتاب به طرح مباحث مهم اخلاقى با استفاده از آيات و روايات پرداخته است. اين كتاب كه مجموعه سخنرانى هاى ايشان است, به كوشش هيئت نشر معارف اسلامى در دو جلد تهيه شده كه جلد اول آن در جمادى الاولى 1356 و جلد دوم در تيرماه 1359 به چاپ رسيد.

بعضى از موضوعات اين كتاب عبارت اند از: اخلاق و آراى دانشمندان, اخلاق بشرى و الهى, پيش گيرى و درمان, انتقاد, عيب جويى, خودشناسى و اخلاق, خود فراموشى, آينده نگرى, انسان دوستى.

7ـ آية الكرسى, پيام آسمانى توحيد

اين كتاب, تفسير روان و همه فهم آية الكرسى است, كه در آن به مباحثى مانند: كلمه توحيد يا شعار آزادى, بانگ واقعى جهان, علم الهى, معانى كرسى و نگاه دار جهان اشاره كرده است.

اين كتاب كه حاوى ده سخنرانى آقاى فلسفى است, پس از اضافات, تنظيم و به همت هيئت نشر معارف اسلامى در دى ماه 1351 به چاپ رسيد.

وفات

سرانجام اين استاد فرزانه و خطيب توانا پس از ساليانى خدمت در روز 27 آذر 1377 در سن 94سالگى چشم از جهان فرو بست و به جوار حضرت حق شتافت. جنازه او در تهران و با حضور عالمان و دانشوران و مقامات بلند پايه مملكتى با شكوه تمام, تشييع و در جوار حضرت عبدالعظيم واقع در شهررى به خاك سپرده شد.

پى نوشت ها:

1ـ خاطرات و مبارزات حجةالاسلام فلسفى (مركز اسناد انقلاب اسلامى, چاپ اول: 1376) ص54.

2ـ همان, ص61 .

3ـ همان, ص56 ـ 55.

4ـ همان, ص397 .

5ـ همان, ص65.

6ـ همان, ص133 .

7ـ همان, ص134.

8ـ همان, ص135 .

9ـ همان, ص215ـ213.

10ـ همان, ص340ـ339 .

11ـ همان, ص348ـ346.

12ـ همان, ص343ـ341.